جعلیات و حقایق - ۲

سخن از دستاوردهای
انقلاب اکتبر
یک وظیفه انقلابی است

ایگورلیگاچف- ترجمه "م. شیزلی"

کلیسا، با استفاده از منابع مالی دولتی و کمک های پولی هنگفت ثروتمندان، برای شستن گناهان خود دعا می کند. در واقعیت امر، منبع اصلی همه این پولها، ثروتهای غارت شده مردم است که از طریق خصوصی سازی جنایتکارانه بدست آورده اند.

علل مقابله محافل رهبری کلیسا را، اساسا باید در اعتقاداتشان جستجو کرد. کلیسا، زمانی که مردم را به دفع تجاوزگران فاشیست فرا می خواند، در سازندگی ملی فعالانه شرکت می نمود، در جنبش صلح و خواست اکثریت معتقدین را نمایندگی می کرد با پشتیبانی حاکمیت اتحاد شوروی مواجه شد. آنچه را که کلیسا در دوره حاکمیت پطر اول از دست داده بود، اعاده شد، دارائی هایش برگردانده شدند و مورد پشتیبانی مالی و فنی قرار گرفت.

چگونه هیرارشی کلیساهای امروزی ، سخنان رهبران کلیسای ارتدکس در دوره حکومت شوروی، در باره ی . و. استالین را فراموش کرده اند. پس از مرگ ی. م. استالین، آلکسی اول، اسقف اعظم مسکو و کل روسیه، وی را انسان نابغه ای نامید و نوشت: « او، برای سازندگی پر تلاش خود، از نیروی عظیم اجتماعی و از آگاهی مردم ما به قدرت خویش، الهام گرفت...». کریستوفر، اسقف کلیسای الکساندری، نوشت: « استالین یکی از انسانهای بزرگ دوران ماست که به کلیسا اعتماد می کرد و نظر مساعدی نیز به آن داشت».

در باره جشن ملی تازه– روز وحدت ملی- پرسیدنی است، در شرایطی که وحدت ملی جامعه روسیه در سایه حاکمیت بورژوازی، در وضعیت ازهم گسیختگی کامل قرار دارد، در حالیکه اقلیتی نا چیز، که با دزدیدن و غارت دارائی های مردم به ثروت های افسانه ای دست یافته است، در یک سو و در سوی دیگر، ملتی رانده شده به دامن فقر، ایستاده است، از کدام وحدت ملی می توان صحبت کرد. مگر، تنها **آبرام اویچ** بود که، باعطش سیری ناپذیری ثروت های ملی را دزدید و بلعید؟

در باره جشن مذهبی ارتدکس- فقط ، روز مادر خدای کازان، مصادف با روز وحدت ملی بوده و در واقع عید ملی اعلام می شود. در این صورت، جواب شاخه های دیگر مذهب را چگونه می توان داد؟ این خلاف قانون اساسی است. زیرا، کلیسا از دولت جاست.

*****

جواب ما به ویرانگران میهن، نیروهای ضد خلقی که در فکر حذف جشن زحمتکشان، از جمله، از بین بردن یادمان تاریخی دینداران، مصالحه با بازسازی کامل سرمایه داری و پایمال کردن حقوق مردم و فقر میلیونها انسان هستند، این است که باید، شرکت وسیع دینداران و دگراندیشان در جشن سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را بپذیرند. ما، باید با برگزاری جلسات، تظاهرات و میتینگ ها، راهپیمائی ها و نشان دادن اتحاد و عزم راسخ توده ها در مبارزه برای زندگی بهتر، از دستاوردهای انقلاب اکتبر، زندگی مردم اتحاد شوروی، صحبت کنیم. این وظیفه و مسئولیت ماست.

تبلیغات دروغین ضد کمونیستی
در مقابل واقعیات سرمایه داری
حقیقت تا ابد پشت ابر، پنهان نمی ماند

(ف. م. داستایوسکی).

در اروپا موج تازه ضد کمونیستی راه افتاده است، در مقیاس بین المللی، تلاش هائی برای محکوم کردن «جنایت کمونیسم» صورت می گیرد، ممنوع کردن فعالیت احزاب کمونیست و محاکمه رهبران آنها را پیشنهاد می کنند. طبیعتا این سئوال پیش می آید که: **آیا کمونیستها و طرفداران آنها می توانند حملات جدید نیروهای امپریالیستی برعلیه کمونیسم را دفع کنند؟**

قبل از جواب دادن به این سئوال، می خواهم این موضوع را مورد تاکید قرار دهم که، علت اصلی فشار فزاینده نیروهای دشمن به نیروهای جنبش جهانی کمونیستی این است که، احزاب کمونیستی پس از شکست موقتی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بازسازی می شوند و تاثیر آنها در جهان افزایش می یابد.

ما می توانیم دستاوردهای عظیم اتحاد شوروی را درساختن تمدن و فرهنگ جدید سوسیالیستی، جامعه عاری از استثمار و ستم را که، درآن دموکراسی واقعی مردمی، دموکراسی سوسیالیستی تکامل می یافت و سطح زندگی زحمتکشان را ارتقاء می داد، درمقابل سیل دروغ وافتراهای ضد کمونیستی قرار دهیم.

میان قهرانقلابی برای بدست آوردن آزادی و استقلال، با جنایت علیه زحمتکشان، تفاوت های بسیار جدی وجود دارد و توجه به این تفاوت ها ضروری است. «بورژوازی، همانطور که در مانیفیست حزب کمونیست گفته می شود، نقش انقلابی فوق العاده مهمی در تاریخ بازی کرده است، بورژوازی در مدت کمتر از یکصد سال سلطه طبقاتی خود، نیروهای مولده بی شمار و عظیمی را در مقایسه با مجموع همه نسل های پیش از خود بوجود آورده است». اما، از مدتها پیش، توان پیشرفت خود را از دست داده و به مانع بزرگی در مقابل ترقی اجتماعی تبدیل شده است. ما باید، «جنگهای صلیبی» متعدد نیروهای امپریالیستی بر علیه کمونیسم و واقعیات انکارناپذیر تاریخ خونین سرمایه داری، از آن جمله جنایات خونبار نظام سرمایه داری در دوران معاصر را در جامعه جهانی محکوم کنیم. مبارزه با امپریالیسم و محکومیت بین المللی جنایات آن، هدف طرح پیشنهادی گنادی زیوگانوف، صدر حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه نیز می باشد.

سرمایه داری استعمارگر در جریان استثمار و ستم شدید و جنگها، رنج و عذاب غیرقابل وصفی برای بشریت به ارمغان آورد، سیل ها از خون و اشک توده ها جاری ساخت، صدها میلیون انسان را کشت. سرمایه داری مبتنی بر **مالکیت خصوصی سرمایه داری**، در تمام مراحل برقراری و رشد خود، بویژه، در دوره های آغازین انباشت سرمایه، تولید مانوفاکتوری و کارخانه ای سرمایه داری، سرمایه مالی، انحصاری، **برای تصاحب ارزش اضافه حاصل از کار مزدوری**، همیشه میلیونها انسان را استثمارکرده و می کند.

سرمایه داری با اشغال، تصرف، آتش افروزی و شمشیر امپراطوری استعماری را برقرار ساخت که تشکیل آن، اسارت و نابودی کامل ملل و خلق های بسیاری را در پی داشت.

برای نشان دادن مقیاس برده داری استعماری، به ارقام مراجعه می کنیم. تعداد جمعیت مستعمرات تا جنگ جهانی دوم،٦٦٠ میلیون نفر و جمعیت کشورهای متروپل، ٤٦٠ میلیون نفر بود. مساحت ممالک مستعمره، بالغ بر ٥١ میلیون کیلومترمربع و کشورهای استعمارگر، ١٢میلیون کیلومترمربع می شد. جمعیت و مساحت مستعمرات، مثلا انگلیس، به ترتیب بیش از ٨ و ٦٠ برابر کشور متروپل را شامل می شد.

به گفته مارکس، دوران سرمایه داری با ریشه کن ساختن، اسارت و نابودی ساکنان بومی معادن آمریکا، گام های اول برای تصرف و ویرانی هندوستان و تبدیل آفریقا به شکارگاه سیاه پوستان، طلوع کرد. دهها هزار نفر از میلیونها سیاه پوستی که، از آفریقا به آمریکا آورده شدند، در زندانهای انباشته شده کشتی ها، از گرسنگی مردند. از مردم بومی آمریکا، تنها نمونه ها و جمجه ها باقی ماند.

صاحبان سرمایه، با استفاده از نیروی کار ارزان، منابع طبیعی مستعمرات را غارت کرده و ثروتهای افسانه ای بدست آوردند، برای تحکیم حاکمیت خود، با گشاده دستی بزرگ منشانه ای سفره مردم کشورهای متروپل را رنگین ساختند. سرمایه داران، صدها سال جلو رشد مستعمرات را گرفتند و مانع ترقی صنایع، به استثنای معدن کاری در این کشورها شده، باعث عقب ماندگی شدید ، فقر و بیسوادی مردم مستعمرات شدند.

امپریالیسم استعمارگر، در طول سه قرن موجودیت خویش، خیزش های مردم مستعمرات تحت استبداد رژیم برده داری و کار سنگین شاق را سرکوب نمود. سرمایه داران قیام ها را به شدت سرکوب نموده و قربانیان بیشماری به بشریت تحمیل کردند.

در اوایل سده بیستم، جهان تقسیم شده بود، جنگ ها، موجب تقسیم مجدد شد. **در جنگهای اول و دوم جهانی، بیش از ۷۰ میلیون انسان کشته و ۱۲۰میلیون نفر زخمی و معلول شدند.**

بزرگترین جنایت سرمایه داری، زایش و پرورش فاشیسم هیتلری، خشن ترین دشمن بشریت، بواسطه بورژوازی بزرگ بود. میلیون ها انسان در اردوگاه های هیتلری سوزانده شدند و یا کشته شدند. فاشیسم، همچون پاد زهری در دست دولت های پیشرفته، برای مبارزه برعلیه جنبشهای کارگری، آزادیبخش ملی و اتحاد شوروی لازم بود.

برخلاف میل سرمایه داران وعلیرغم مقاومت مأیوسانه آنها، تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و نقش تعیین کننده اتحاد شوروی در تار و مار کردن فاشیسم و زیر فشار جنبش های رهائی بخش ملی، خلقهای مستعمرات از یوغ استعمار برده داری آزاد شدند.

*****

سرمایه داری معاصر، درکشتار صدها هزار مردم ویتنام، یوگسلاوی و عراق مقصر است. دولت های امپریالیستی با استفاده از همه ابزارها، از جمله، جنگ، توطئه، خرید مزدوران، مبادله نا برابر کالاها، تخریب اخلاقیات، فشارهای سیاسی و اقتصادی و هر شیوه ممکن دیگر، تلاش می کردند تا مستعمرات سابق را در چارچوب سیستم سرمایه داری نگه دارند و جلوی راه رشد و ترقی آنها را مسدود نمایند. در نتیجه سیاست های امپریالیستی غرب، بیش از یک میلیارد انسان در شرایط فقر زندگی می کنند.

امپریالیست های آمریکا و غرب، ضمن جلوگیری از راه اندازی موسسات تولیدی مدرن در اکثریت مستعمرات سابق، میلیون ها انسان را برای اشتغال به کارهای سنگین و غیر تخصصی دعوت می کنند. در اروپا، مهاجرین به خاطر شرایط غیر قابل تحمل زندگی و دست مزد ناچیز کار، به خشن ترین شیوه های اعتراضی متوسل می شوند.

اغلب می پرسند: چنین چیزی در روسیه سرمایه داری ممکن است؟ البته که ممکن است. برای جلو گیری از این، بدون اینکه از موضوع اصلی صحبتی به میان آورند، شقوق مختلفی را پیشنهاد می کنند. تراژدی تجزیه اتحاد شوروی و احیای سرمایه داری، علت اصلی انفجار اجتماعی مهاجرین می باشد. یعنی بازسازی حاکمیت شوروی، دولت متحد خلق های برادر، ضامن ممانعت از وقوع چنین درگیری هائی است.

امپریالیسم، با پایمال کردن حقوق ملت ها وتحمیل فقر به آنها، موجب پیدایش «تروریسم بین المللی»، بعنوان جواب متقابل گردید. مبارزه آمریکا بر علیه «تروریسم بین المللی»، پوششی برای استثمار ملت ها و تسلط بر جهان است. آنها در کشورهائی هزاران کیلومتر دور تر از کشور خود، از جمله، جمهوری های عضو اتحاد شوروی سابق، اوکرائین، گرجستان، حوزه دریای خزر منطقه منافع خویش را اعلام می کنند و همچون شخصیت های خودخواه افسانه ها می گویند:«از اینجا، تا آنسوی جنگل، از آن من، و از آنجا ببعد هرچه که باشد، آن هم از آن من».

سرمایه داری، **با استثمار وحشیانه منابع طبیعی جهان**، بویژه مستعمرات پیشین و آلوده کردن محیط زیست، بشریت را به سوی فاجعه هولناکی سوق می دهد. وانگهی، ضمن کاهش

منابع طبیعی، باز تولید ثروت های طبیعی نیز، کمتر از میزان مصرف آنهاست و همگام با این، سالانه صدها میلیون تن مواد مضر به جو زمین رها می سازند.

کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها، امپریالیسم آمریکا، به نسبت جمعیت، دهها برابر بیشتر از دیگر کشورها از منابع طبیعی استفاده می کنند. تکنولوژی صنایع «آلوده» را، به مستعمرات سابق منتقل می سازند. قراردادهای جهانی و توافق نامه های بین المللی حفظ و بهره برداری از منابع طبیعی را، بسیاری از کشورهای سرمایه داری به خاطر مجازات نشدن، رعایت نمی کنند. آیا این، جنایت علیه نسل امروزی و آینده بشری نیست؟

ما، امروزشاهد جنایات متعدد سرمایه داری در روسیه هستیم که، با بازگشت از سوسیالیسم به آغوش سرمایه داری، موجب کاهش سالانه ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور می شود. به بهای احیای سرمایه داری، جمعیت کشور را منهدم می کنند.

در مورد دموکراسی باید گفت که، حقوق و تضمین های اجتماعی در روسیه سرمایه داری برخلاف سوسیالیسم این است که، تحصیل و استفاده از کمک های پزشکی فقط در اختیار ثروتمندان است، توده های عظیم مردم بی کارند و در شرایط فقر به سر می برند. نمایندگان کارگران، زحمتکشان و روشنفکران در پارلمان های بورژوازی، از جمله، روسیه، حضور ندارند. حاکمیت در دست کسانی است که از راه های دزدی، اختلاس و استثمار به ثروت های کلان دست یافته اند.

سوسیالیسم مبتنی برمالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و شیوه مدیریت برنامه ریزی شده، به عنوان مرحله اول کمونیسم، در اتحاد شوروی خلق های روسیه را از زیر ستم تزاریسم آزاد ساخت، از ملت ها و خلق ها حفاظت کرد، دولت، کتابت، تحصیل هر یک از آنها را تشکیل داد، قدرت اقتصادی بزرگی تبدیل شد، فرهنگ، تمدن و بالاتر از همه، ضروریات زندگی همه زحمتکشان را تأمین نمود.

از آنچه که در بالا گفته شد، می توان فهمید که، چرا در غرب «دموکرات ها»، نمی خواهند با محکوم کردن جرایم واقعی سرمایه داری، بشریت را از خطر امپریالیسم نجات دهند.

و. ای. لنین، حزب بلشویک- در باره جنگ داخلی و ترور

رد پای خونین سرمایه داری

یکی از افسانه های جعلی در باره حاکمیت شوروی این است که، گویا، ولادیمیر ایلیچ لنین و حزب بلشویک، با براه انداختن جنگ داخلی، «ترور سرخ»، تمامیت ارضی کشور را مورد تهدید قرار دادند. مقامات حزب«روسیه واحد»، حزب لیبرال دموکرات روسیه(ژیرنوفسکی ها) و اتحاد نیروهای راستگرا، توده ای از اراجیف روی هم انباشتند.

برای درک دقیق و درست مسئله، باید اصولیت تاریخ را فهمید. یعنی، با درک شرایط تاریخی وقوع این و یا آن حادثه است که می توان به ماهیت آن پی برد. و. ای. لنین، با شناخت ترور، بعنوان یکی از اشکال عملیات جنگی در شرایط مشخص، هنوز در اوایل قرن بیستم، در آستانه تشکیل حزب انقلابی بلشویک، **استفاده از ابزار ترور برعلیه حکومت استبدادی تزاری را مردود شمرد.** او معتقد بود که ترور، انقلابیون راستین را از مبارزه اصلی آنها، یعنی از مبارزه بر علیه استثمارگران، منحرف می سازد و« بر خلاف آنکه باعث ایجاد تفرقه، مهمترین هدف کل جنبش، در میان نیروهای دولتی شود، موجب پراکندگی در صفوف نیروهای انقلابی می شود» (منتخب آثار، جلد سوم، ص. ۳). شناسائی ترور به عنوان ابزار مبارزه انقلابی، مفهوم دیگری غیراز دنبال روی از جنبش خود بخودی کارگران، نا باوری به قدرت زحمتکشان و سازمان انقلابی آن ندارد.

علیرغم آن، حزب بلشویک تحت شرایط مشخصی، ترور درجواب اقدامات تروریستی دشمن طبقاتی- بورژوازی- را مجاز می شمرد. و. ای. لنین، در نامه سال ۱۹۱۸ خود به کارگران آمریکا، با تأکید بر اینکه، بورژوازی و دنباله روان آنها، بلشویک ها را به ترور

متهم می سازند، می نویسد: « زمانی که بورژوازی انگلیس، درسال ١٦٤٩ و بورژوازی فرانسه، در سال ۱۷۹۳، به عملیات تروریستی علیه فئودال ها دست می زد، چگونه فراموش کرده است که، آن را عادلانه و قانونی می دانست! اما، وقتی که، راهی جز ترور در پیش پای طبقه کارگر و دهقانان تهیدست بر علیه بورژوازی نمی گذارند، آن را جنایت و هیولا می نامند» (منتخب آثار، جلد ۸، صفحه ۲۳۰).

راه توده ۱۳۸ ۰۲,۰۷,۲۰۰۷

راه توده